

بینش جامعه‌شناسی تاریخی

هادی نوری*

(تاریخ دریافت: 92/11/15، تاریخ پذیرش: 93/12/26)

چکیده

در مقاله حاضر بینش حاکم بر جامعه‌شناسی تاریخی را بررسی کرده‌ایم و برآنیم تا قابلیت‌های آن را در تحلیل ماهیت تحولات اجتماعی آشکار کنیم. برای این منظور از روش کتابخانه‌ای برای استخراج محتوای بینش جامعه‌شناختی تاریخی استفاده کرده‌ایم. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند زمینه‌های اجتماعی و فکری بینش جامعه‌شناسی تاریخی از قرن نوزدهم در دو حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی شکل گرفت. باوجود تمایز سنتی حاکم بر علوم اجتماعی آن زمان، فرنان برودل و پیتر برک از حوزه تاریخ، و سی. رایت میلز، آنتونی گیدنز و فیلیپ آبرامز از حیطه جامعه‌شناسی با تحلیل‌هایی متفاوت بر همگرایی دو رشته جامعه‌شناسی و تاریخ تأکید کردند. نتیجه همگرایی این دو دسته، تولد طرح بین‌رشته‌ای جامعه‌شناسی تاریخی در اواسط دهه 1970م بود که از یک سو با به‌کارگیری نظریه اجتماعی به‌عنوان چارچوب تحلیلی شواهد تجربی از رشته تاریخ منفک شد و از سوی دیگر با قرار دادن کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی در بستر تاریخی‌شان و آزمون نحوه بازگشایی تاریخی آن‌ها بر خصلت زمانمند زندگی اجتماعی تأکید کرد. این بینش از جامعه‌شناسی تاریخی در موضوعات مختلف

*h.k.noori@gmail.com

استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

به شکل‌های گوناگون به کار گرفته شد. جامعه‌شناسی تاریخی تعمیمی، تفسیری و تحلیلی تدا اسکاچپول در کنار جامعه‌شناسی تاریخی خرد (تجربی) و کلان (تطبیقی) دو نمونه اصلی از طبقه‌بندی انواع بینش‌های جامعه‌شناختی تاریخی است. با این همه، انواع تحلیل‌های جامعه‌شناسی تاریخی همگی دارای این کارکرد هستند که به فهم جهان کنونی، نحوه تغییر آن و درک درست مسیرهای آینده می‌پردازند. نتیجه مقاله حاضر این است که بینش جامعه‌شناسی تاریخی با نقد نظریه نوسازی توسعه در پی نشان دادن مسیرهای متفاوت تحول تاریخی جوامع است و توسعه را پدیده خاص جوامع تاریخی می‌پندارد.

واژه‌های کلیدی: جامعه‌شناسی تاریخی، جامعه‌شناسی، تاریخ، چرخش تاریخی، نظریه اجتماعی.

1. مقدمه

عصر حاضر با چنان سرعتی به ماهیت جوامع خود شکل می‌دهد که باعث می‌شود مردم به انطباق تمایلات و رفتارهای خود با ارزش‌های جدید قادر نباشند. این تغییرات پدیده و غول‌آسا باعث می‌شوند مردم نتوانند با دنیایی که به‌طور ناگهانی با آن روبه‌رو شده‌اند، هماهنگی یابند. نتیجه این اوضاع، احساس درماندگی مردم در زندگی اجتماعی و پناه بردن به حریم خصوصی زندگی است. در چنین شرایطی، مطابق دیدگاه سی. رایت میلز،¹ جامعه‌شناس انتقادی آمریکایی، آنچه مردم بدان نیاز دارند، «بینشی جامعه‌شناسانه» است تا به کمک آن بتوانند خود را از مسائل پراکنده و شخصی زندگی روزمره فراتر ببرند و با قرار دادن خود در متن عصر خویش و درک کلیت واقعیت اجتماعی، به درک مفهوم زندگی و سرنوشت خویش برسند (میلز، 1389: 19-31).

با این همه، شناخت مفهوم زندگی جامعه معاصر بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های تاریخی آن امکان‌پذیر نیست؛ چون اصولاً هر پدیداری محصولی تاریخی است. در سطح خرد، یک فرد در طول زندگی خود سرگذشت خاصی را در متن دوره تاریخی معین از خود به جای می‌گذارد. تحولات تاریخی نه تنها در زندگی روزمره مردم اثر می‌گذارند؛ بلکه شخصیت آنان را نیز شکل می‌دهند. در سطح کلان، موجودیت هر جامعه‌ای موجودیت تاریخی مشخص است. نهادهای

اجتماعی دارای ریشه تاریخی هستند؛ از همین رو تبیین مسائل جامعه امروز بدون در نظر گرفتن ماهیت تاریخی پدیده‌های اجتماعی امکان‌پذیر نیست. بینش جامعه‌شناسانه به ما یاری می‌رساند تا تأثیر روی داده‌های تاریخی دامنه‌دار را در زندگی خصوصی و فعالیت‌های اجتماعی افراد دیگر درک کنیم. این شناخت رسالت بینش جامعه‌شناسانه است و «بینش جامعه‌شناسانه هم از اساس خصلتی تاریخی دارد» (همان، 162). بدین ترتیب، قلمرو جدیدی در علم جامعه‌شناسی پدید می‌آید که در صدد «مطالعه تغییر اجتماعی» (Holton, 2003: 27) است: جامعه‌شناسی تاریخی.

2. زمینه‌های پیدایش جامعه‌شناسی تاریخی

پیدایش جامعه‌شناسی تاریخی دارای دو زمینه تاریخی و فکری بوده است. در زمینه تاریخی، دنیس اسمیت² از دو موج بلند جامعه‌شناسی تاریخی سخن می‌گوید. نخستین موج بلند جامعه‌شناسی تاریخی با کارهای فیلسوفان اواسط قرن هجدهم در بریتانیا و به‌ویژه فرانسه شروع شد و با ظهور توتالیتاریسم راست و چپ در اواخر 1920م فروپاشید. رژیم‌های توتالیتار در پی ساختن آینده بر مبنای جعل گذشته بودند و این امر با معرفت انتقادی و عقلانی جامعه‌شناسی تاریخی سازگار نبود. در این زمان، خلاق‌ترین افراد جامعه‌شناسی تاریخی به جامعه آمریکا رفتند که محل نامناسبی برای رشد جامعه‌شناسی تاریخی بود؛ زیرا در دموکراسی سرمایه‌داری آمریکا، تجارت، علوم طبیعی و جامعه‌شناسی تجربه‌گرای کمی‌گرا منابع اصلی ارزش و دانش بودند. شارل مونتسکیو، دیوید هیوم، الکسی دو توکویل، کارل مارکس و ماکس وبر³ نظریه‌پردازان اصلی موج اول بودند.

دومین موج بلند جامعه‌شناسی تاریخی از دهه 1950م شروع شد که طی سه مرحله صورت گرفت: مرحله اول در دهه 1950 و اوایل 1960م تحت سلطه روش آمریکایی بود که دموکراسی سرمایه‌داری را راه‌حل همه مشکلات اصلی بشر معرفی می‌کرد و با دیدگاهی نظم‌گرا از تغییرات بنیادین نهادی پرهیز می‌نمود. تالکوت پارسونز، تی.اچ. مارشال، نیل اسملسر، مارتین لیپست و اس.ان. آیزنشتاد⁴ شخصیت‌های اصلی مرحله اول بودند. مرحله دوم جامعه‌شناسی تاریخی پس از جنگ از اوایل دهه 1960 تا اواسط دهه 1970م ادامه داشت. این

مرحله تحت تأثیر سیاست‌های زمانه خود به‌ویژه جنبش‌های اعتراضی دانشجویی 1968م، جنبش سیاهان آمریکا و جنگ ویتنام به‌سمت رویکردهای مارکسی سوق یافت و مضامینی مانند سلطه، نابرابری و نهضت‌های مقاومت احیا شد. برینگتون مور، ای.پی. تامپسون و چالرز تیلی⁵ اندیشمندان اصلی این مرحله بودند. مرحله سوم جامعه‌شناسی تاریخی پس از جنگ از اواسط دهه 1970م تحت تأثیر تجزیه جهان باثبات و دوقطبی جنگ سرد شروع شد که با بررسی‌های طولی و اغلب با رویکرد مارکسی پری اندرسون، ایمانوئل والرشتاین، فرنان برودل، مایکل مان، تدا اسکاچپول و رندل کالینز⁶ آغازید و در دهه 1980م توسط افرادی مانند دبلیو. جی. رانسیمن، آنتونی گیدنز و ارنست گلنر⁷ با روی برگرداندن از جهت‌گیری انتقادی به‌سمت ساختن نظریه کلان ادامه حیات داد (اسمیت، 1386: 14-21).

در زمینه فکری، دو رشته تاریخ و جامعه‌شناسی طی قرن نوزدهم با مضامین مشترکی مواجه شدند که زمینه را برای آشنایی و گفت‌وگوی میان آن‌ها فراهم کرد. در حوزه جامعه‌شناسی، پیش‌گامان نظریه اجتماعی مانند آگوست کنت و هربرت اسپنسر⁸ منتقد شیوه غالب به‌کارگیری تاریخ در آن زمان بودند. مارکس، دورکیم و وبر در مقام پدران بنیان‌گذار جامعه‌شناسی، همگی به مضامین تاریخی علاقه‌مند بودند. مارکس بارها از مثال‌های تاریخی در نوشته‌های خود استفاده کرده بود که اوج آن را می‌توان در کتاب هیجدهم برومرلویی بناپارت (1377) برای تحلیل روی دادهای سیاسی 1849-1851 کشور فرانسه دید.⁹ وی با روش ماتریالیستی در پی تحلیل تحولات تاریخی جوامع بشری بود که در کتاب *ایدئولوژی آلمانی* بیان شد (مارکس، 1380: 381-277). دورکیم نگاهی دوگانه به تاریخ داشت. از یک سو در کتاب *قواعد روش جامعه‌شناسی در پی مشروعیت‌بخشی به جامعه‌شناسی به‌عنوان علمی مستقل از تاریخ*، روان‌شناسی و فلسفه بود (دورکیم، 1383: فصل‌های اول، پنجم و نتیجه‌گیری) و از سوی دیگر گفتارهای او درباره تاریخ آموزش در فرانسه (1938) گواهی بر علاقه جدی او به تاریخ بود. از یک سو در *قواعد روش جامعه‌شناسی بر تلفیق دو تبیین کارکردی و تاریخی برای رسیدن به تحلیل جامعه‌شناختی واقعی تأکید می‌کرد* و از سوی دیگر در *مجله نامه جامعه‌شناسی* (1896) به انتقاد از مورخان زمان خود می‌پرداخت که بیشتر به روی دادهای زودگذر و تجلیات سطحی می‌پردازند و به آنچه اهمیت واقعی دارد، یعنی ساختارهای اجتماعی و بازمودهای جمعی، کمتر علاقه‌مندند (Burke, 2003: 58). ماکس وبر مسائل جامعه‌شناسی را دارای ماهیتی تاریخی

می‌دانست و مسئله اصلی جامعه‌شناسی خود او هم ایده «منحصربه‌فردی تاریخی غرب» بود (Holton, 2003: 27). ورود وبر به حوزه علم با آثار تاریخی متعدد درباره دنیای باستان همراه بود (آرون، 1370: 619) و پس از آن در حوزه مطالعات اجتماعی هم هرگز مطالعه گذشته را رها نکرد. در این زمینه، ولفگانگ مومسن¹⁰ می‌گوید: او دانشمندی است که آثارش «چنان معرفت تاریخی وسیعی را به نمایش می‌گذارد که هیچ‌کس دیگر بر آن غلبه نکرده است شاید مگر آرنولد توین بی» (1975: 165). امروزه، او از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی تلقی می‌شود (Kalberg, 1994: 193-205).

در حوزه تاریخ، اکثر مورخان تا اواخر قرن نوزدهم به تاریخ سیاسی سنتی علاقه‌مند بودند که به فراز و فرود زندگی پادشاهان و حکومت‌ها توجه می‌کرد. اما از ابتدای قرن بیستم، دو تحول در حوزه تاریخ باعث گسترش حوزه علایق مورخ به ورای فعالیت‌های سیاسی شد: ماهیت بین‌رشته‌ای روبه‌رشد تحقیق تاریخی؛ گرایش به تخصصی شدن روزافزون آن¹¹ (Mcrauld & Taylor, 2004: 5). نخستین محصول این دو تحول، شکل‌گیری مکتب تاریخ‌نگاری آنال در فرانسه بود که در جست‌وجوی یک «تاریخ تام و تمام» (به معنای ادغام همه انواع، روش‌ها و جنبه‌های تاریخ)، یک تاریخ پیوسته (به معنای بررسی یک پدیده در گستره زمانی طولانی) و یک ره‌یافت ساختاری - کارکردی متمرکز بر پیوستگی‌ها و نظام‌های جامعه بود (استنفورد، 1387: 50-51). بدین ترتیب، تغییر علاقه چشم‌گیری از تاریخ سیاسی سنتی به سمت «تاریخ اجتماعی» شکل گرفت: «آنچه که در مرکز مطالعه بود، اکنون در حاشیه قرار گرفته بود» (برک، 1390: 26). در ادامه، به تمرکز نخستین تاریخ اجتماعی بر طبقه (در قرن نوزدهم) با تلاش برای ادغام تجربه گروه‌های مختلف اجتماعی مانند زنان و اقوام توجه شد. همچنان‌که قلمرو و دامنه علایق مورخان اجتماعی گسترش می‌یافت، به همان اندازه تعداد و نوع پرسش‌های آنان هم توسعه پیدا می‌کرد که باعث شد از روش‌شناسی‌ها و رویکردهای نظری بیشتری استفاده کنند. وام‌گیری رویکردها و فنون از علوم اجتماعی تعدادی از مفسران را به سمت بحث درباره «همگرایی» روبه‌رشد تاریخ و علوم اجتماعی کشاند (Mcrauld & Taylor, 2004: 5).

3. همگرایی جامعه‌شناسی و تاریخ

باوجود این زمینه آماده، پیوند تاریخ و جامعه‌شناسی به آسانی صورت نگرفت و می‌توان آن را محصولی به نسبت جدید دانست. تا آن زمان، جامعه‌شناسان و مورخان هرکدام دیگری را خاری در چشم خود می‌دیدند. بسیاری از مورخان جامعه‌شناسان را افرادی می‌دانستند که می‌خواهند با مچاله کردن انسان‌ها در چارچوب مقولاتی انعطاف‌ناپذیر، به تدوین قواعدی عام و ارائه تعمیم‌هایی کلان به دور از هرگونه تحقیق تجربی تاریخی اقدام کنند. در سوی دیگر، بسیاری از جامعه‌شناسان طی سالیان، مورخان را مشتی روی دادنگار اطلاعات جمع‌کن فاقد هرگونه نظام و روش علمی می‌دانستند که جز نقل روی دادهای سیاسی، کار دیگری انجام نمی‌دهند. هنوز جامعه‌شناسان و مورخان نتوانسته بودند درباره زبانی واحد به توافق برسند و هرکدام با زبان خاص خود سخن می‌گفتند. گفت‌وگوی آنان به تعبیر فرنان برودل، به‌طور معمول «گفت‌وگوی ناشنویان» بود که به هیچ‌وجه صدای همدیگر را نمی‌شنیدند و حرف یکدیگر را درک نمی‌کردند (برک، 1390: 7-8).

اساسی‌ترین مشکل در این گفت‌وگو، وجود تمایز سنتی این دو رشته در علوم اجتماعی است. علوم اجتماعی سنتی بر مبنای این مفروضه قرار دارد که شامل تعدادی رشته‌های علمی (از جمله تاریخ و جامعه‌شناسی) با مرزهای مشخص و موضوعات خاص و انسجام درونی است (سو، 1378: 212-216). وندل‌باند¹² چنین مرزبندی را نخستین بار در سال 1894م ایجاد کرد. بدین ترتیب، تاریخ به عنوان موجودیتی تفریدی (در جست‌وجوی امور خاص) و جامعه‌شناسی به عنوان امری تعمیمی (در جست‌وجوی تعمیم کردن) معرفی شد و مورخان در مقام قصه‌گویان و جامعه‌شناسان در جایگاه مدل‌سازان مطرح شدند. تاریخ با گذشته مرتبط است؛ اما جامعه‌شناسی با حال ارتباط دارد. تاریخ در بررسی روی دادهای گذشته، از طریق روش‌های محققانه عمل می‌کند؛ درحالی که جامعه‌شناسی به نظریه‌سازی علاقه‌مند است. تاریخ به روی داده‌ها گرایش دارد؛ درحالی که جامعه‌شناسی به تعمیم علاقه دارد. تاریخ در پی تحلیل تغییر است؛ اما جامعه‌شناسی تحلیل جوامع در حالت ایستای آنان را می‌جوید (Mcraild & Taylor, 2004: 38).

این تصور سنتی از رابطه تاریخ و جامعه‌شناسی با واکنش‌های گوناگون محققان هر دو رشته مواجه شد. برخی درصدد همگرایی این دو رشته و برخی دیگر در پی جدایی آن‌ها برآمدند. برای مثال، جی. آر. التون¹³ تاریخ‌نگار به نفع استقلال تاریخ تلاش می‌کرد و به این عقیده سنتی پای‌بند ماند که تاریخ تفریدی است و استدلال کرد که تاریخ‌نگاران نباید در پی ارائه چیزی غیر از محدودترین تعمیم‌ها باشند (Ibid). در مقابل، ریچارد هافستاتر¹⁴ در سال 1956م بر امکان چنین وحدتی تأکید کرد. به نظر او:

نسل بعد ممکن است شاهد توسعه یک ژانر تاریخی تاحدی جدید باشد که آمیزه‌ای از تاریخ سنتی و علوم اجتماعی خواهد بود. این نوع جدید با تاریخ روایتی گذشته متفاوت خواهد بود از این حیث که هدف اصلی‌اش تحلیل است [...] این نوع جدید از بینش‌ها و روش‌های علوم اجتماعی بهره خواهد برد (Ibid, 33).

در نتیجه تأکیدات او، افرادی مانند ساموئل آیزنشتاد، رینهلد بندیکس و برینگتن مور¹⁵ موجی از پژوهش‌های تاریخی - تطبیقی بهره‌مند از بینش‌های علوم اجتماعی را عرضه کردند. اما به این آثار همانند دستاوردهای خاص و غیرمعمول مشتی افراد قدیمی جهان‌وطن و نامتعارف نگاه می‌شد که در انزوای نسبی از جریان‌های اصلی تحقیق تجربی (کمی یا میدانی) جامعه‌شناسی فعالیت می‌کردند و کارهای آن‌ها برای زمان حال و آینده رشته جامعه‌شناسی حیاتی تلقی نمی‌شد. اصطلاح جامعه‌شناسی تاریخی تا دهه 1970م در گفت‌وگوهای میان جامعه‌شناسان در ایالات متحده اغلب - اگر نگوئیم هرگز - شنیده نمی‌شد. با این همه، از اواسط دهه 1970م به بعد به واسطه تلاش‌های نهادسازان برجسته‌ای مانند چارلز تیلی و ایمانوئل والرشتاین تغییرات چشم‌گیری به‌وقوع پیوست (اسکاچپول، 1388 ب: 492). در این زمینه، گرت استدمن جونز¹⁶ مورخ در سال 1976م نوشت:

ارتباط میان تاریخ و جامعه‌شناسی، حداقل در سطح صوری، نزدیک‌تر از هر زمان دیگر در گذشته شده است. نه تنها بحث‌های فراوانی درباره مطلوبیت شکستن مرزهای میان دو رشته وجود داشته، بلکه حداقل در سطح عملی، تمایل نسبت به همگرایی آن دو قوت یافته است [این نکته مورد وفاق آن زمان بود که] تاریخ و جامعه‌شناسی باید به‌نوعی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و بی‌دردسر دست پیدا بکنند (1976: 295).

از جانب مورخان، کار با جهت‌گیری فرنان برودل آغاز شد که اعتقاد داشت: «تاریخ و جامعه‌شناسی یک کار فکری واحد است» (Braudel, 1980: 69). پس از او، پیتر برک¹⁷ مورخ آشکارا از همگرایی تاریخ و جامعه‌شناسی در قالب چرخش نظری برخی مورخان اجتماعی و چرخش تاریخی برخی جامعه‌شناسان استقبال کرد. او به گفتار مشهور فرانسویس بیکن¹⁸ اشاره می‌کند که از تجربه‌گرایان مورچه‌سان به سبب گردآوری صرف اطلاعات و نظریه‌پردازان محض که همچون عنکبوتان تارهایشان را از درونشان تولید می‌کنند، به شدت انتقاد کرد. بیکن در مقابل، زنبور را مثال می‌زند که مواد خام را جست‌وجو می‌کند؛ ولی در عین حال در آن تغییراتی پدید می‌آورد که آن را به محصول مطلوبی تبدیل می‌کند (برک، 1390: 26). به عقیده برک، مورخان و جامعه‌شناسان فرصت دارند تا یکدیگر را از قید انواع مختلف جمود فکری و جزم‌اندیشی رها کنند. به نظر او، تعریف جامعه‌شناسی مطالعه جوامع انسانی با تکیه بر تعمیم‌های کلی درباره ساختارها و تحول آنهاست. بهتر است تاریخ را هم مطالعه جوامع انسانی با تأکید بر تفاوت‌های موجود میان آنها و نیز تغییراتی که در هر جامعه طی زمان رخ داده است، تعریف کرد. این دو رشته را باید مکمل همدیگر دانست؛ زیرا فقط از راه مقایسه یک جامعه با جوامع دیگر می‌توان کشف کرد که آن جامعه معین از چه جهتی دارای خصلتی یگانه است. تغییر ساختمان است و ساختارها تغییر می‌کنند؛ بنابراین تاریخ و جامعه‌شناسی دو رشته مستقل‌اند؛ اما «بدون تلفیق تاریخ و جامعه‌شناسی قادر به فهم گذشته و حال نخواهیم بود» (همان).

در میان جامعه‌شناسان، سی. رایت میلز، جامعه‌شناس انتقادی آمریکایی، در بینش جامعه‌شناختی (1959) به نقد سه گرایش مسلط در جامعه‌شناسی معاصر می‌پردازد:

گرایش اول معطوف به نوعی «نظریه تاریخ» است که با «تلاش همه‌جانبه برای بررسی تاریخی و نظام‌مند کل زندگی اجتماعی انسان» در پی «کشف مراحل روند تاریخی و نظم‌های اجتماعی» است. این گرایش در آثار آگوست کنت، کارل مارکس، ماکس وبر و آرنولد توین بی.¹⁹ دیده می‌شود. با این همه، داوری میلز این است که گرایش مورد نظر «یک قالب تنگ فراتاریخی مهیا می‌کند که مواد خام و داده‌های تاریخ انسانی به‌زور درون آن جای داده می‌شود» (میلز، 1389: 37).

گرایش دوم با عنوان «نظریه کلان» به بیان «نظریه‌ای نظام‌مند درباره طبیعت انسان و جامعه» و «دسته‌بندی همه روابط اجتماعی و شناخت ویژگی‌های به‌ظاهر تغییرناپذیر آنها» می‌پردازد (همان، 38). تالکوت پارسونز نماینده اصلی این گرایش است. میلز دو انتقاد مهم به نظریه کلان وارد می‌کند: نخست، خصلت انتزاعی بسیار کلی این نظریه باعث می‌شود پیروان آن نتوانند از مرحله لفاظی و کلی‌گویی به مرحله شناخت واقعیت‌های مشخص تاریخی دست‌رسی یابند؛ دوم، نظریه نظام‌مند هنجاری آن با مفروض گرفتن هماهنگی منافع به‌عنوان مهم‌ترین خصلت طبیعی هر جامعه، به نفی تضاد و ناتوانی از تحلیل تغییرات تاریخی منتهی می‌شود (همان، 43-60).

گرایش سوم «تجربه‌گرایی انتزاعی» است که به «مطالعات تجربی واقعیت‌ها و مسائل اجتماعی معاصر» معطوف بود. ساموئل استوفر، جورج لاندبرگ و بل لازارسفلد²⁰ نمایندگان اصلی این گرایش بودند. میلز هفت انتقاد اساسی به جامعه‌شناسان تجربه‌گرا وارد می‌کند: نخست، تمرکز بر موضوع‌های کوچک و بی‌اهمیت تجاری و تبلیغاتی باعث کنار رفتن مسائل اجتماعی و انسانی از دستور کار پژوهش می‌شود (همان، 70 و 92)؛ دوم، بررسی مسائل بی‌ارزش و ماهیت سفارشی تحقیقاتشان باعث رسیدن آن‌ها به نتایج بی‌اهمیت و بی‌فایده می‌شود (همان، 74 و 84)؛ سوم، جامعه‌شناسی به روش‌شناسی و روش پژوهش از وسیله به هدف پژوهش تبدیل شده است (همان، 71 و 91)؛ چهارم، تجربه‌گرایی به‌عنوان یک سبک پژوهشی فاقد خصلت نظری است (همان، 85)؛ پنجم، تجربه‌گرایان فقط به روی‌داده‌های معاصر و غیرتاریخی می‌پردازند (همان، 81)؛ ششم، پژوهش‌های تجربی باعث دیوان‌سالار شدن مطالعات اجتماعی می‌شود (همان، 75)؛ هفتم، تحقیقات تجربی نمونه «روان‌شناسی‌گرایی» است که منابع اصلی اطلاعات را افراد می‌داند (همان، 87).

درمجموع، نظریه کلان و تجربه‌گرایی انتزاعی از نظر فکری، نمایانگر منسوخ شدن علوم اجتماعی کلاسیک است و این امر به‌بهائه توجه به نظریه و روش رخ داده است. درمقابل آن‌ها، میلز معتقد است تبیین مسائل جامعه معاصر بدون توجه به ماهیت تاریخی پدیده‌های اجتماعی به‌طور کامل امکان‌پذیر نیست. به‌نظر او، تحقیقات غیرتاریخی یا توصیفی محض هستند یا غیرپویا و محدود (همان، 159-165). میلز استدلال می‌کند که همه دیدگاه‌های علم‌الاجتماعی معتبر بشری باید بر تاریخ مبتنی باشند: «حقیقت این است که جامعه‌شناسی ازاساس خصلت

تاریخی دارد» (همان، 162). اما منظور از احیای تاریخ در جامعه‌شناسی چیست؟ این مسئله بهتر از همه در آثار آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس بریتانیایی، تبیین شده است.

گیدنز در آثار خود در پی خوانشی شک‌ورزانه از دیدگاه‌های رایج علوم اجتماعی و طرح‌های جامعی برای بازسازی نظریه اجتماعی موجود است. گیدنز به نقد نظریه‌های عینیت‌گرایانه به‌علت ناتوانی تجربی و کوتاهی در توجه به عامل‌های انسانی به‌منزله مولد معرفت و جهان اجتماعی، و نیز به نظریه‌های ذهنیت‌گرایانه به‌علت برابر پنداشتن معنای عاملیت با تبیین اجتماعی می‌پردازد و به‌جای آن‌ها نظریه «ساختاربندی» خود را بیان می‌کند که براساس آن، ساختاربندی فرایندی تاریخی است که طی آن گذشته بر حال اثر می‌گذارد و حال گذشته را بازمی‌آفریند. او می‌گوید: «حال» لحظه‌ای تاریخی است و کل تحلیل‌ها همچون روش‌ها و نتایج تحلیل به‌کلی محصولاتی تاریخی‌اند که با کارگزار انسانی شکل یافته‌اند. تاریخ «ینجا» و «کنون» است: هر نوع پژوهشی که نتواند فهم بشری را در زمان قرار دهد، نمی‌تواند تحقیقی کاملاً جامعه‌شناسانه باشد. از این دیدگاه، یک تحقیق جامعه‌شناختی کامل تحقیق جامعه‌شناختی تاریخی است (همیلتون، 1385: 109-111). هدف اصلاح‌گرایانه گیدنز در علم اجتماعی، بازسازی زمانمندی نظریه اجتماعی است؛ تا جایی که می‌گوید:

آنچه تاریخ است، یا باید باشد، نمی‌تواند جدای از آنچه علوم اجتماعی هستند، یا باید باشند تحلیل گردد [...] هیچ تمایز منطقی یا حتی روش‌شناختی - که به‌نحوی شایسته‌ای قابل تصور باشد - میان علوم اجتماعی و تاریخ وجود ندارد (Abrams, 1982: xviii).

در همین زمینه، فیلیپ آبرامز، جامعه‌شناس، مانند گیدنز و همسو با برک اما متفاوت با او، بر این باور است که میان این دو رشته علمی هیچ تمایز واقعی وجود ندارد و آن‌ها را می‌توان همچون برنامه تحلیلی واحدی تحلیل کرد: «فهم من از تاریخ و جامعه‌شناسی این است که هیچ رابطه‌ای بین این دو وجود ندارد؛ چراکه تاریخ و جامعه‌شناسی بر مبنای دل‌مشغولی‌هایشان همواره یک چیز هستند و شده‌اند» (Ibid, x).

به‌نظر آبرامز، مسئله محوری تحلیل جامعه‌شناختی، حل «تناقض ترسناک»ی است که بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی کشف کرده‌اند: جهان اجتماعی دارای ماهیتی دوسویه است که براساس آن، ما هم خالق آن هستیم و هم مخلوق آن؛ جهانی که کنش‌های ما آن را می‌سازد و جهانی که ما را محدود می‌کند. امروزه، جامعه‌شناسان با معرفی «راه تاریخی» به‌عنوان یگانه

راه‌حل این تناقض بر حکمت پدران بنیان‌گذار خود مهر تأیید زده‌اند؛ دوسویگی جامعه جزء جدانشدنی از واقعیت دیگری است که مطابق آن «جامعه یک واقعیت تاریخی، یک واقعیت در زمان است»:

جهان اجتماعی در هر دو جنبه خود بنیانی تاریخی دارد. «فرایند» نقطه پیوند میان کنش و ساختار است. ایده فرایند و مطالعه فرایندها ابزارهایی برای گشودن قفل «تناقض ترسناک» است. آنچه ما به اختیار انجام می‌دهیم و آنچه مجبور به انجام آن هستیم، به واسطه قابلیت‌های مشخص تاریخی شکل می‌گیرد که ما خودمان را در میان آن‌ها پیدا می‌کنیم. اما تاریخ هم به واسطه اراده انسان‌ها و انتخاب‌های آنان شکل می‌گیرد. ما می‌توانیم دنیاهاى تازه‌ای بیافرینیم؛ اما تنها بر مبنای و در درون چارچوب آنچه پیشینیان ما برای ما ساخته‌اند. این شکل‌دهی کنش به وسیله ساختار و تغییر شکل ساختار به وسیله کنش هر دو به شکل فرایند در زمان اتفاق می‌افتد (Ibid, 2-3).

به‌باور آبرامز، ایده «فرایند» باعث پیوند جامعه‌شناسی و تاریخ می‌شود و جامعه‌شناسی را قادر می‌سازد به این پرسش‌های مهم پاسخ دهد: چرا جهان به شکل واقعیت کنونی درآمده است؟ و چرا مردان و زنان در برنامه‌هایشان موفق می‌شوند یا شکست می‌خورند؟ در این معنا، تبیین جامعه‌شناختی برحسب ضرورت تاریخی است. جامعه‌شناسی تاریخی نه یک نوع خاص از جامعه‌شناسی، بلکه جوهر این رشته است. «جامعه‌شناسی تاریخی همواره عنصر محوری کل جامعه‌شناسی بوده است و ایده فرایند برای شیوه انجام کار جامعه‌شناختی جنبه محوری دارد» (Ibid, 3).

همگرایی میان تاریخ و جامعه‌شناسی موجب تحقق برنامه بین‌رشته‌ای جامعه‌شناسی تاریخی می‌شود. اما اگر می‌خواهیم وعده تبیین جامعه‌شناسی تاریخی تحقق یابد، باید جامعه‌شناسان تاریخ را جدی‌تر از زمان حاضر در نظر بگیرند. برای محقق شدن چنین وعده‌ای دو پرسش مطرح می‌شود: چرا جامعه‌شناسی باید تاریخ را جدی بگیرد؟ جامعه‌شناسان چگونه می‌توانند تاریخ را جدی‌تر بگیرند؟ پاسخ به پرسش نخست خیلی ساده است: «اگر تاریخ را جدی‌تر بگیریم «زمان» را هم جدی‌تر می‌گیریم. زمان تعریف‌کننده هر ایده‌ای درباره تاریخ است و برعکس، تاریخ هم شامل زمان است» (Griffin, 1995: 1247).

اما چرا زمان برای تحلیل و تبیین جامعه‌شناختی اهمیت دارد؟ پاسخ این است که فرهنگ و ساختار اجتماعی باعث تحدید کردن یا قدرت بخشیدن کنش اجتماعی در «زمان» می‌شود و فهم‌های فرهنگی و نهادهای اجتماعی همواره به‌وسیله کنش اجتماعی رخ می‌دهند و «از طریق زمان» تولید و بازتولید می‌شوند. زمان بخش‌گیرناپذیر زمینه ساختاری و فرهنگی است که مردم در آن زندگی، فکر و عمل می‌کنند. زمان واسطه‌ای است که کنش به‌وسیله آن رخ می‌دهد، روابط اجتماعی از طریق آن نهادینه می‌شوند و تعریف‌های فرهنگی از راه آن توسعه می‌یابند. همه این موارد مشروط و محدود به تاریخ هستند. به عبارت دیگر، همه کارهای ما - از کشتن هم‌دیگر تا ساختن دیوار و تولید متن ادبی - در زنجیره‌ای از کنش‌ها اتفاق می‌افتد که برحسب ضرورت در زمان رخ می‌دهد. شیوه زندگی اجتماعی دارای ماهیتی زمانمند و تاریخی است. بر این اساس، جامعه‌شناسان باید با توجه به زمانمند بودن زیست اجتماعی افراد و جوامع، به مقوله زمان به‌طور جدی توجه کنند (Ibid, 1248).

پرسش دوم این است که جامعه‌شناسان چگونه می‌توانند تاریخ را جدی‌تر بگیرند و تحلیلی جامعه‌شناختی از آن ارائه کنند. پاسخ این پرسش در ارتباط با ابزارهای مورد نیاز برای مفهوم‌سازی و تحلیل زمینه تاریخی و توالی تاریخی است. رشته جامعه‌شناسی دست‌خوش «چرخش تاریخی» شده و ما می‌توانیم با تاریخ‌مند کردن چگونگی هدایت تحقیق، نحوه فهم و کاربرد مفاهیم بنیادی تحلیل و توسعه و آزمودن نظریه‌های کلی اجتماعی به «چرخش تاریخی» این رشته تداوم بخشیم. در این باره، لری گریفین²¹ به دو شیوه اشاره می‌کند: «نخست، باید نحوه استفاده ما از برخی مقولات بنیادی تحلیل به‌تمامی تاریخی شود. دوم، باید از قابلیت تبیینی و تفسیری نهفته در رایج‌ترین ابزار موجود از جعبه ابزارهای مورخ، یعنی روایت، استفاده کرد» (Ibid, 1248-1252).

بدین ترتیب، نیاز به درک مقوله‌های تحلیلی در زمینه‌های تاریخی تولید و کاربردشان دلیل قانع‌کننده دیگری برای حمایت از جامعه‌شناسی تاریخی است. چنین مقوله‌های فکری نه تنها کم‌وبیش درست‌اند؛ بلکه سازنده واقعیت اجتماعی هم هستند (Calhoun, 2003: 384). از این‌رو، با نگرستن به موضوع‌های اجتماعی در پرتو زمان و با بهره‌گیری از تاریخی کردن مقولات تحلیلی و کاربرد روایت، پدیده «جامعه‌شناسی تاریخی» متولد می‌شود که خود هویتی مستقل از دو رشته جامعه‌شناسی و تاریخ دارد.

4. تولد جامعه‌شناسی تاریخی

جامعه‌شناسی تاریخی در وهله نخست از تبیین تاریخی متمایز است. تبیین تاریخی برپایه روش تاریخی انجام می‌شود که «فرایند بررسی و تحلیل انتقادی اسناد و بقایای گذشته است» (Gottschak, 1963: 48) و در سه مرحله «اکتشافی»، «نقد تاریخی» و «سنتز و توضیح» صورت می‌گیرد (Garraghan, 1946: 33-34). در تبیین تاریخی، معمولاً تاریخ‌نگار بسیاری از علت‌های اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و شخصی را به روی‌دادی مشابه نسبت می‌دهد. با این همه، مسئله این است که چگونه تعداد بی‌شماری از عوامل علی اثرگذار بر پیدایش روی‌دادی منحصربه‌فرد را می‌پذیریم و آیا یکی اهمیتی بیشتری از دیگری دارد؟ (Mcraill & Tailor, 2004: 4). چنین پرسش‌هایی را جامعه‌شناسی تاریخی پاسخ می‌دهد که کار خود را با نوعی چارچوب تبیینی برای بررسی تاریخ و جوامع شروع می‌کند و «در شواهد غوطه‌ور نمی‌شود». چارچوب تبیینی مورد نیاز همان «نظریه» است. به عقیده گیدنز، نظریه «عنصر اساسی همه کارهای جامعه‌شناختی است»؛ زیرا تلاش برای شناسایی ویژگی‌های کلی پدیده‌های خاص اجتماعی است که باعث توضیح منظم روی‌دادهای مشاهده‌شده می‌شود. از این رو، نظریه یک مانع، یک قید یا امر فرعی و اضافی اختیاری بر تاریخ «واقعی» نیست؛ نظریه بخش ذاتی فرایند نوشتن تاریخ است (Ibid, 3-4). به کارگیری نظریه به مورخان در بررسی ماهیت پیچیده مسائل مورد مطالعه آن‌ها کمک می‌کند؛ چنان‌که جامعه‌شناسی تاریخی به عنوان یک نوع خاص اقدام فکری، از نظریه اجتماعی به شیوه‌ای خودآگاهانه استفاده می‌کند تا قضایای کلی درباره ماهیت تحول تاریخی را طرح‌ریزی کند (Kelly, 2003: 11).

جامعه‌شناسی تاریخی از تبیین جامعه‌شناختی محض هم متمایز است. مطابق تعریف دورکیم، در تبیین جامعه‌شناختی «علت پدیدآورنده هر واقعیت اجتماعی باید در میان واقعیت‌های اجتماعی پیشین جست‌وجو شود» (دورکیم، 1373: 122). این امر بدون توجه به زمینه تاریخی شکل‌گیری آن واقعیت صورت می‌پذیرد. اما جامعه‌شناسی تاریخی به علم اجتماعی گفته می‌شود که با توجه دقیق به واقعیت‌های فرهنگی، جغرافیایی و زمانی به ابتدا یا توسعه نظریه دست می‌زند (Kent, 2000: 1195). جامعه‌شناسان تاریخی با قرار دادن کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی در بسترهای تاریخی‌شان و آزمودن نحوه بازگشایی‌های تاریخی

آن‌ها تلاش می‌کنند از خصلت زمانمند زندگی اجتماعی استفاده کنند. بر این اساس، تاریخ در تحلیل جامعه‌شناختی جایگاهی محوری پیدا می‌کند.

از آغاز مکتب جامعه‌شناسی، دو دیدگاه درباره موضوع تاریخ وجود داشته است: برخی (مانند برینگتن مور) تاریخ را «مخزنی از نمونه‌ها» می‌فهمند که از آن‌ها در جایگاه بستر توسعه نظریه جامعه‌شناختی استفاده می‌شود؛ تعدادی دیگر از تاریخ به عنوان امری دارای اهمیت و اصالت ذاتی یاد می‌کنند (Griffin, 1995: 1245). دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی به تاریخ به عنوان «پیش‌زمینه» محض آنچه «واقعاً مهم» است، یعنی نظریه جامعه‌شناختی، نگاه نمی‌کند. جامعه‌شناسان تاریخی تبیین‌ها و تفسیرهای جامعه‌شناختی تاریخ‌بنیاد و آگاه به تاریخ به دست می‌دهند. آن‌ها تاریخ را به جایگاه مخزنی از نمونه‌ها تقلیل نمی‌دهند و یک تاریخ مکانیکی مرده ارائه نمی‌کنند. تاریخ فقط با نظریه زنده می‌شود. منظور این نیست که نظریه اجتماعی خارج و مستقل از تاریخ است؛ بلکه تاریخ و نظریه در چنان سفر اکتشافی با هم ادغام می‌شوند که مطابق با آن، پاسخ‌ها به پرسش‌های جامعه‌شناختی پیش از تکمیل کار تحقیق و تحلیل تاریخی، مشخص نیستند. هدف تحلیلی باید توضیح درباره آنچه در تاریخ رخ داده و چرایی آن باشد. بنابراین، باید هم‌صدا با لری گریفین از تحقق یک «انقلاب تاریخی مدرن در جامعه‌شناسی» سخن بگوییم (Ibid, 1247).

در این انقلاب تاریخی جامعه‌شناسی، از یک سو نظریه، روش و تحقیق جامعه‌شناختی به گونه خودآگاهانه‌تری از مسائل و چشم‌اندازهای تاریخی بهره‌مند شده‌اند و از سوی دیگر جامعه‌شناسی ابزارها، نظریه‌ها و دستگاه‌هایی برای بررسی تاریخ با روش‌های جدید مهیا می‌کند. رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی در پی جای‌گزین کردن ملاحظه دقیق شواهد تجربی با مفروضات نظری بی‌اساس نیست. جامعه‌شناسی تاریخی دانش‌های وام‌گرفته از مورخان را بر فرضیه‌های جامعه‌شناختی استوار می‌کند و از مفروضات محوری هر دو رشته بهره می‌گیرد: تمایل به فهم و تفسیر گذشته از سمت رشته تاریخ و توانایی ساختن متغیرها، آزمون فرضیه‌ها و اعطای معنای وسیع‌تر به دیدگاه‌های جداگانه از سوی رشته جامعه‌شناسی (Mcraill & Taylor, 2004: 54). نتیجه بحث این می‌شود که پرسش‌های مطرح در آثار جامعه‌شناسان تاریخی دارای دو بعد تاریخی و نظری است. از حیث تاریخی، مطالعات جامعه‌شناسان تاریخی به بررسی تجربه‌های تاریخی مردم عینی و مخلوقات اجتماعی می‌پردازند که دارای انگیزه، شمول و معنای تاریخی

هستند. از حیث نظری، مسائل سازمان اجتماعی، کنترل اجتماعی، تغییر اجتماعی و موضوع‌هایی را بررسی می‌کنند که به یک اندازه اهمیتی تاریخی و نظری دارند. جامعه‌شناسان تاریخی از تاریخ برای پیش‌برد نظریه استفاده می‌کند (Griffin, 1995: 1246). با توجه به آنچه گفته شد، اکنون می‌توان مضمون حاکم بر جامعه‌شناسی تاریخی را در تعریفی کلی نمایاند: «به زبان بسیار ساده، جامعه‌شناسی تاریخی مطالعه گذشته برای درک این مطلب است که جوامع چگونه کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند» (اسمیت، 1388: 16).

جامعه‌شناسی تاریخی هم دست رد بر سینه جامعه‌شناسان «غیرتاریخی» می‌زند که به‌لحاظ تجربی گذشته را فراموش می‌کنند و به‌لحاظ مفهومی بعد زمانی زندگی اجتماعی و تاریخ‌مندی ساختار اجتماعی را در نظر نمی‌گیرند و هم مورخان «غیرجامعه‌شناختی» را از خود می‌رانند که به‌لحاظ تجربی فراموش می‌کنند فرایندها و ساختارها به چه شیوه‌ای در میان جوامع متفاوت هستند و به‌لحاظ مفهومی نه خصایص کلی فرایندها و ساختارها را می‌بینند و نه روابط آن‌ها را با اعمال و روی‌دادها. درمقابل، جامعه‌شناسی تاریخی را جامعه‌شناسان و مورخان انجام می‌دهند که به بررسی تفسیر متقابل گذشته و حال، روی‌دادها و فرایندها، کنش‌ورزی و ساختار‌بندی می‌پردازند (همان‌جا).

درمجموع، جامعه‌شناسی تاریخی موضوع تحمیل طرح‌های کلان تحول تاریخی بر رابطه گذشته با حال نیست. همچنین، موضوع شناسایی پیش‌زمینه تاریخی برای حال نیست. «جهت‌گیری جامعه‌شناسی تاریخی به زمان حال علاقه است، از این جهت که هم توسط گذشته شکل می‌گیرد و هم بر گذشته تأثیر می‌گذارد» (Delanty & Isin, 2003: 1). جامعه‌شناسی تاریخی نشان می‌دهد که شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی مستلزم مجموعه‌ای از کنش‌ها در خط سیر تاریخی است. تحلیل الگوهای روابط اجتماعی از طریق زمان، علاقه محوری جامعه‌شناسی تاریخی است و می‌خواهد بگوید که راه تغییر خاص هر جامعه از نظر محتوای خاص فرهنگی، راهی یگانه است (Holton, 2003: 27).

5. گونه‌شناسی جامعه‌شناسی تاریخی

پژوهش جامعه‌شناسی تاریخی در حال حاضر در حوزه وسیعی از موضوعات به‌کار می‌رود. وسعت و تنوع این پژوهش‌ها براساس معیارهای مختلف طبقه‌بندی شده‌اند که نمودار

گوناگونی تحلیل‌های موجود در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی است. تدا اسکاچپول از سه راهبرد پژوهشی اصلی در جامعه‌شناسی تاریخی سخن می‌گوید.

1. کاربست الگوی عام در تاریخ: در این راهبرد که می‌توان آن را «جامعه‌شناسی تاریخی تعمیمی» نامید، از یک الگوی نظری کلی و واحد برای تبیین نمونه واحد (مانند اثر مایکل شوارتز) یا چند نمونه تاریخی (مانند اثر اسملسر) مناسب با آن الگو استفاده می‌شود. نمونه بارز این راهبرد کتاب تغییر اجتماعی در انقلاب صنعتی اثر نیل اسملسر (1959) است که در آن از الگوی نظری کلی کارکردی - ساختاری در تاریخ بریتانیا استفاده شده است.

2. کاربست مفاهیم برای تفسیر تاریخ: در این راهبرد که آن را «جامعه‌شناسی تاریخی تفسیری» می‌نامد، از مفاهیم استفاده می‌شود تا تفسیرهای معناداری از الگوهای تاریخ ارائه شود. این راهبرد بیشتر دل‌مشغول‌چستی است و فهم معنادار «چه چیز رخ داده است» است. ملت‌سازی و شهروندی (1964) اثر رینهلد بندیکس و تشکیل طبقه کارگر انگلستان (1963) اثر ای. پی. تامپسون نمونه‌های برجسته جامعه‌شناسی تاریخی تفسیری هستند.

3. تحلیل نظم‌های علی در تاریخ: در این راهبرد که آن را «جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی» می‌نامد، در پی کشف نظم‌های علی - حداقل نظم‌های محدوددامنه - هستند که فرایندها یا پیامدهای تاریخی خاص و معین را توضیح دهد و این کار را از طریق بررسی فرضیه‌های جای‌گزین انجام می‌دهند. چالز تیلی، برینگتن مور و تدا اسکاچپول از اندیشمندان شاخص جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی هستند (اسکاچپول، 1388 ب: 499-516).

سه راهبرد مورد نظر اسکاچپول را می‌توان با سه عنوان دیگر هم معرفی کرد:

1. جامعه‌شناسی تاریخی تعمیمی یا «قیاس‌گرا»: با کاربست مکرر یک الگوی کلی نظری جهت تحلیل واقعیت‌های تاریخی سروکار دارد. این راهبرد از یک الگوی انتزاعی شروع می‌شود و به طرف جزئیات تاریخی حرکت می‌کند. 2. جامعه‌شناسی تاریخی تفسیری یا «نسبیت‌گرا»: با روشن کردن فردیت‌ها از طریق تفاوت‌ها سروکار دارد و از مقایسه میان نمونه‌ها برای برجسته‌سازی ویژگی‌های خاص هر زمینه تاریخی معین استفاده می‌کند. 3. جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی یا «استقراگرا»: در پی آزمون یا ارائه تعمیم‌های علی است و این کار را از راه گفت‌وگوی نزدیک نظریه با شواهد تاریخی انجام می‌دهد (همان، 517-529).

جامعه‌شناسی تاریخی قیاس‌گرا با کاربست نظریه، جامعه‌شناسی تاریخی نسبیّت‌گرا با کاربست مفاهیم و جامعه‌شناسی تاریخی استقراگرا با کاربست مقایسه ارتباط دارند. جامعه‌شناسی تاریخی استقراگرا بر پرسش‌های چرایی، جامعه‌شناسی تاریخی نسبیّت‌گرا بر پرسش‌های چیستی و جامعه‌شناسی تاریخی قیاس‌گرا بر پرسش‌های چگونگی تأکید می‌کنند. جامعه‌شناسی‌های تاریخی قیاس‌گرا، نسبیّت‌گرا و استقراگرا هر سه از روش مقایسه استفاده می‌کنند. نسبیّت‌گرایان از مقایسه بیشتر برای برجسته‌سازی تفاوت‌ها و ویژگی‌های خاص هر زمینه تاریخی معین استفاده می‌کنند. استقراگرایان و قیاس‌گرایان هر دو از مقایسه برای رسیدن به اصول تبیینی قابل تعمیم بهره می‌برند؛ اما قیاس‌گرایان در پی تعمیم عام و استقراگرایان در پی تعمیم خاص هستند (آن‌ها کلیت جزئی را رد می‌کنند و با تعمیم‌های تبیینی کار می‌کنند که تصور می‌شود با یک زمینه یا زمینه‌های خاص ارتباط دارد). در پایان می‌توان این سه نوع جامعه‌شناسی را به سه حرفه معین تشبیه کرد: جامعه‌شناسان تاریخی قیاس‌گرا «بیشتر شبیه به معمار هستند که ابتدا طراحی می‌کنند و سپس می‌سازند»؛ جامعه‌شناسان تاریخی نسبیّت‌گرا بیشتر شبیه به نقاش هستند که براساس فهم خود از منظره، تصویر می‌سازند؛ جامعه‌شناسان تاریخی استقراگرا «بیشتر شبیه به نجار هستند که هم‌زمان اندازه‌گیری و تنظیم می‌کنند تا شیء مورد نظر را بسازند» (همان، 529).

فیلیپ أبرامز در کتاب *جامعه‌شناسی تاریخی ایده «فرایند»* را محور شیوه انجام کار در جامعه‌شناختی می‌داند؛ اما معتقد است که جامعه‌شناسی به شیوه‌های دیگری هم تاریخی شده است:

1. جامعه‌شناسی تاریخی (سه بنیان‌گذار جامعه‌شناسی: مارکس، وبر و دورکیم) که به فهم روند گذار به صنعت‌گرایی و از طریق آن فهم پیشرفت فرایند اجتماعی یا تاریخ به‌طور کلی علاقه‌مند بود.

2. جامعه‌شناسی تاریخی که در پی الگویابی علوم اجتماعی از علوم طبیعی بود و به جست‌وجوی قوانین اجتماعی منتهی شد که می‌توانست مدعی همان قوت قوانین طبیعی باشد.

3. جامعه‌شناسی حقیقتاً تاریخی که به افراد در محیط‌های اجتماعی کوچک مقیاس می‌پردازد، نه دگردیسی‌های اجتماعی بزرگ مقیاس و می‌توان آن را «تاریخ خرد» نامید (Abrams, 1982: 3-7).

دنيس اسمیت در کتاب *ظهور جامعه‌شناسی تاریخی* بعد از بررسی تحقیقات جامعه‌شناسان تاریخی از سه نوع فعالیت درون حوزه فکری جامعه‌شناسی تاریخی نام می‌برد که عبارت‌اند از:

1. «تحقیق تاریخی»: شامل اکتشاف اولیه شرایط تاریخی که پیامدهای وسیع‌تری برای فهم گوناگونی و تغییر دارند. تامپسون، فرنان برودل، نوربرت الیاس و مارک بلوخ در این دسته قرار می‌گیرند.

2. «تعمیم تجربی»: برپایه تحقیقات دیگران به‌دست می‌آید و به‌طور ضمنی یا آشکار به مسائل نظری اشاره می‌کند. ایمانوئل والرشتاین، رینهلد بندیکس و رندل کالینز در این دسته جای می‌گیرند.

3. «نظریه اجتماعی»: شامل نظریه‌پردازی نظام‌مند درباره فرایندهای تغییر تاریخی است که برپایه نتایج تحقیقات تاریخی و تعمیم‌های تجربی به‌دست می‌آید. تالکوت پارسونز، نیل اسملسر و آنتونی گیدنز در این دسته هستند (اسمیت، 1388: 258).

دونالد مک رایلند و آبرام تیلور²² تحقیقات جامعه‌شناسی تاریخی را براساس سطح تحلیل به دو دسته جامعه‌شناسی تاریخی خرد و جامعه‌شناسی تاریخی کلان تقسیم می‌کنند:

1. جامعه‌شناسی تاریخی خرد (تجربی) بیشتر ناظر بر مورخانی است که به‌دنبال ایجاد پلی میان نظریه و شواهد هستند و می‌خواهند از نظریه جامعه‌شناختی برای تعمیق معنای یافته‌هایشان بهره‌گیرند. برای مثال، تحقیق برجسته ویکتور بیلی²³ درباره خودکشی در انگلستان قرن نوزدهم به بررسی نسبتاً کامل گزارش‌های مفصل بازپرسان ویژه قتل می‌پردازد که روند خودکشی‌ها را در ساحل شرقی شهر بندری هال در قرن نوزدهم شرح داده‌اند. او گزارشی - اگرچه وقت‌گیر - درباره تک‌تک نمونه‌ها نوشته است؛ درحالی که هرکدام از این گزارش‌ها شامل بیش از هفتصد فرد ثبت و گزارش شده بود.

2. جامعه‌شناسی تاریخی کلان (یا تطبیقی) به دگردیسی‌های بزرگ مقیاس علاقه‌مند است، به رویکرد نظام‌مند گرایش دارد و در پی دست یافتن به نتایج کلی درباره مسائل کلان است. روش مورد استفاده آن‌ها «مقایسه» است. تفسیرهای تاریخی آنان اغلب مبتنی بر منابع دست‌دوم و تاریخ‌های مورخان است. محققان جامعه‌شناسی تاریخی کلان با مواد اولیه سازنده تحقیق ارتباط مستقیم نداشتند که این امر مایه انتقاد از آنان بود. به‌گفته رندل کالینز، محققان این دسته «عصر طلایی» جامعه‌شناسی تاریخی را در دهه 1960م آغاز کردند. اسکاچپول، مور و والرشتاین در کنار بندیکس، آیزنشتات، گیرتز، گلنر، هال، مان و آندرسون محققان اصلی جامعه‌شناسی تاریخی کلان هستند (Macrailld & Taylor, 2004: 47-51).

با توجه به آنچه گفته شد، گوناگونی تحقیقات جامعه‌شناسان تاریخی از تنوع روایت‌ها دربارهٔ موجودیت جامعه‌شناسی تاریخی حکایت می‌کند و بر دشواری‌های موجود در برنامهٔ وحدت تاریخ و جامعه‌شناسی مهر تأیید می‌زند. اما جامعه‌شناسی تاریخی هم به جامعه‌شناس نیاز دارد و هم به مورخ. ترکیب نظریه و تاریخ وظیفهٔ بزرگی است؛ چون نه تنها متضمن نوعی بازاندیشی تاریخی است؛ بلکه شامل نوعی نوسازی در نظریهٔ جامعه‌شناسی هم می‌شود که امروزه بیشتر اروپامدار و غیرتاریخی است. بنابراین، تحلیل تاریخی و باریک‌بینی نظری باید با ادغام شوند تا جامعه‌شناسی تاریخی توسعه یابد (همیلتون، 1385: 131-137). از یک سو هر تاریخی مملو از نظریه است، هیچ تاریخی تاریخ روایی محض نیست و یک روایت همواره گزینشی از امور متعددی است که فقط در پرتو معرفت نظری کلی‌تر به عنوان موضوعات مهم مورد توجه قرار گرفته است؛ از سوی دیگر آنچه نظریهٔ جامعه‌شناختی انجام می‌دهد، انباشت آموخته‌های ما از تاریخ‌هاست. بدین ترتیب، مورخان کلان‌نگر و دارای دید جامعه‌شناسانه می‌توانند بفهمند که آیا الگوهای آنان درمورد فرایندهای بزرگ و بلندمدت زمانی با دستاوردهای حوزهٔ پژوهش جامعه‌شناختی سازگاری منطقی دارد یا خیر. جامعه‌شناس نیز می‌کوشد عوامل محرک و پوشش‌مندی آشکار و زیربنایی روایت‌های تاریخی را آشکار کند. در پرتو چنین انباشتی از معرفت جامعه‌شناسانه می‌توانیم تاریخ‌های جدیدی برسازیم. این تاریخ‌ها مطالعاتی هستند که جنبه‌هایی تازه از روایت‌های پیش‌تر بررسی‌شدهٔ ما را با تحلیلی عمیق‌تر و بینشی تازه‌تر گزینش می‌کنند (کالینز، 1385: 224-220).

6. کارکردهای جامعه‌شناسی تاریخی

جامعه‌شناسی تاریخی مطالعهٔ گذشته برای درک این مطلب است که «جوامع چگونه کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند». جامعه‌شناسان تاریخی هم به پدیدهٔ اجتماعی نه مانند عکس‌بردار که فقط یک لحظه را عکس‌برداری می‌کند، بلکه به مثابهٔ فیلم‌بردار می‌نگرند که حرکت انسان‌ها و جریان روی‌دادهای مهم تاریخی را در طول زمان فیلم‌برداری می‌کند (گی‌روشه، 1376: 17-18). مطابق این تحلیل، بینش جامعه‌شناسی تاریخی دارای سه کارکرد فهم زمان حال، درک چگونگی تغییر آن و فهم درست مسیرهای آینده است. نخستین کارکرد بینش جامعه‌شناسی تاریخی کمک به «فهم جهان کنونی» است. جامعه‌شناسی تاریخی به ما کمک

می‌کند که «جهانی [را] که در آن زندگی می‌کنیم، بفهمیم و به این پرسش پاسخ می‌دهد که چگونه جهان به‌شیوه کنونی‌اش درآمده است، چرا غیر از این نیست و چه نیروهایی آن را می‌سازند» (Mcraild & Taylor, 2004: 54). اما چرا باید برای فهم جهان کنونی به بینش جامعه‌شناسی تاریخی متوسل شد؟ ایمانوئل والرشتاین در این زمینه می‌گوید: «[وظیفه پژوهشگر آن است که] واقعیت کنونی پدیدارهایی را که مطالعه می‌کند تشخیص دهد [...] برای درک درست پویای اجتماعی کنونی، فهم نظری لازم است که بتواند بر بررسی وسیع‌ترین دامنه ممکن پدیده متکی باشد و تمام زمان و فضای تاریخی را شامل شود» (همیلتون، 1385: 125).

پیام والرشتاین روشن است: «تاریخ، حال است. واقعیت، حال است. تنها تفسیر معتبر گذشته، تفسیری است که بر آگاهی از حال مبتنی باشد» (همان‌جا). جامعه‌شناسی تاریخی بر اتصال فرایند تاریخی تأکید می‌کند و این امر بر آن دلالت دارد که حال شامل گذشته می‌شود؛ یعنی گذشته‌ای که ما قصد شناخت بیشتر آن را داریم، این است که حال چگونه بازسازی شده؛ چنان‌که پری اندرسون می‌گوید: «ما [...] تاریخ متفکرانه گذشته را به‌خاطر خود گذشته ننوشتیم. تلاش ما بر این بوده است که گذشته را به‌منظور فهم حال بازسازی کنیم» (فولبروک و اسکاچپول، 1388: 250). بنابراین، جامعه‌شناسان تاریخی خواهان تبیین «حال» تاریخی هستند و می‌خواهند فرایند مستمر ساختار و گذشته مبهم سازنده این لحظه خاص تاریخی را توضیح دهند. از این رو، آنتونی گیدنز معتقد است وظیفه اصلی جامعه‌شناس تاریخی این نیست که گذشته را بررسی کند؛ بلکه رسالت او تفسیر زمان حال است. او می‌گوید:

حال لحظه‌ای تاریخی است و تحلیل حال باید بر آگاهی از تاریخ استوار باشد. حال شامل گذشته می‌شود و گذشته را بازمی‌آفریند. تحلیل‌ها محصولاتی تاریخی‌اند که با عاملان انسانی شکل یافته‌اند. تاریخ «کنون» است: امروزه فهم رفتار انسانی موضوعی کاملاً مرتبط با جامعه‌شناسی تاریخی است (همیلتون، 1385: 111).

مردمان زمان حال به گذشته نیاز دارند تا موقعیت زمان اکنون خود را دریابند و روندهای جاری خود را مشروعیت بخشند. مردم این نیاز را احساس می‌کنند که ریشه امروز و فردا را در دیروزشان محکم کنند. در دهه‌های اخیر، زنان، سیاهان و اقلیت‌ها چنین دیروزهایی را جست‌وجو کرده و در این گذشته‌ها، موجودیت کنونی و برنامه‌های آینده خود را توجیه

کرده‌اند. پیش‌تر از آن‌ها، کارگران و بورژواها هم تبارشناسی خود را جُستند و تاریخی برای خود و دیگران ساختند. همه طبقات زندگی‌نامه خودنوشت مشترک خویش را می‌نگارند. چرا چنین اتفاقی رخ می‌دهد؟ جورج اورول در رمان 1984 می‌نویسد: «آن‌هایی که بر حال تسلط دارند بر گذشته هم تسلط دارند و آن‌هایی که بر گذشته تسلط دارند بر آینده هم تسلط دارند» (به نقل از جنکینز، 1384: 42). درواقع، «تاریخ روشی است که مردمان از طریق آن هویت خود را خلق می‌کنند. هر نسلی تاریخ خود را بازنویسی می‌کند» (همان، 43). بازنویسی تاریخ چگونه صورت می‌گیرد؟ به این پرسش میشل فوکو پاسخ می‌دهد.

دیدگاه تاریخ‌نویسی فوکو با دو خطای شناخته‌شده در تحلیل تاریخی مقابله می‌کند. خطای نخست تاریخ‌نگاری در سفسطه «حال‌گرایی» نهفته است. تاریخ‌نگار حال‌گرا الگو یا مفهوم یا نهاد یا احساس و یا نمادی از زمان حال خود می‌گیرد و تقریباً به‌صورتی ناخودآگاه و نادانسته می‌کوشد نشان دهد که همه آن‌ها در گذشته هم معنایی یکسان با معنای امروز داشته‌اند. در این صورت، «تاریخ گذشته را برحسب حال نوشته‌ایم» (دریفوس و رابینو، 1376: 222). روی دیگر سکه حال‌گرایی، «غایت‌گرایی» است. غایت‌گرایی نوعی تاریخ‌نویسی است که جوهر زمان حال را در نقطه‌ای دوردست در گذشته می‌یابد و سپس گریزناپذیری تحول از آن نقطه به زمان حال را نشان می‌دهد. هر چیز معنا و جایگاهی دارد و موقعیت آن به‌موجب غایتی نهایی که تاریخ بدان دست خواهد یافت، تعیین می‌شود (همان‌جا). فوکو هم عقیده با اغلب تاریخ‌نویسان امروز باور دارد که حال‌گرایی و غایت‌گرایی هر دو آفاتی هستند که باید از آن‌ها پرهیز کرد.

درمقابل این دو خطای تاریخ‌نگاری، فوکو از دو ابزار دیرینه‌شناسی و تبارشناسی برای بازنویسی تاریخ استفاده می‌کند. فوکو دیرینه‌شناسی را درمقابل روش «تاریخ اندیشه‌ها» قرار می‌دهد که از زمان‌های دور وجود داشته است. هرکدام از این دو روش دربرگیرنده دیدگاه تاریخ‌نویسی خاصی است. روش تاریخ اندیشه‌ها با بیان «تاریخ فراگیر»، همواره فرض را بر وجود «روح زمانه»، هم‌بستگی و پنهان کردن تضادها و تفاوت‌ها استوار کرده است. تاریخ اندیشه‌ها توالی زمانی روی‌دادها را موضوع اصلی پژوهش خویش می‌داند و «به کشف دوباره خط به‌هم‌پیوسته تکامل دست می‌زند» (فوکو، 1388 الف: 206). درمقابل، دیرینه‌شناسی با بیان «تاریخ عام»، به ترسیم فضایی از پراکندگی و فراپاشیدگی می‌پردازد (همان، 206).

تحلیل دیرینه‌شناختی تاریخ از دو وجه منفی و مثبت تبیین می‌شود. تبیین منفی دیرینه‌شناسی آنچه را دیرینه‌شناسی نیست، بررسی می‌کند. دیرینه‌شناسی با هرگونه پیوست و تداوم مطلق مخالف است (همان، 244) و درصدد بازگشت به اصل حقیقت نیست (همان، 204). دیرینه‌شناسی مخالف هرگونه کل‌گرایی و تعمیم‌های بزرگ است و به‌جای آن بر کثرت گفتمان‌ها و انشعاق‌های بی‌شمار درون‌گفتمانی تأکید می‌کند (پستر، 1379: 474). دیرینه‌شناسی فوکو موضعی ضداومانیزیسم دارد و این اندیشه را که منبع ایدئولوژی و اندیشه‌ها در فاعلان است، رد می‌کند (همان، 471).

تبیین مثبت دیرینه‌شناسی به بررسی چستی دیرینه‌شناسی می‌پردازد. «دیرینه‌شناسی به‌دنبال شناخت شرایط ظهور و قواعد شکل‌گیری گزاره‌هاست» (همان، 300). فوکو می‌گوید هر گزاره‌ای در پیوند با نظامی معین است. این نظم «مجموعه‌ای از قواعد عینی و تاریخی با زمان و مکان مشخص است که در یک دوره زمانی مشخص و در سطح اجتماعی و اقتصادی و جغرافیایی و زبانی معینی، شرایط حاکم بر کاربرد گزاره را مشخص می‌کند» (همان، 175). این مجموعه‌قواعد عینی و تاریخی باعث شکل‌گیری «صورت‌بندی گفتمانی» می‌شوند (همان، 173). دیرینه‌شناسی دانش می‌گوید: «تمامی علوم در چارچوب یک صورت‌بندی گفتمانی پدید آمده‌اند» (همان، 267). دانش صورتی گفتمانی دارد و انواع دانش با انواع صورت‌بندی‌های گفتمانی همراه است. در این زمینه، نه با یک گفتمان، بلکه با گفتمان‌ها روبه‌رویم (همان، 230-231). مسئله اصلی دیرینه‌شناسی تأکید کردن بر خود گفتمان‌ها، خصلت تاریخی گفتمان‌ها و چگونگی جای‌گزینی گفتمانی با گفتمان دیگر است. دیرینه‌شناس گسست‌ها و تغییرشکل‌ها را حرکت معنادار تاریخی تلقی نمی‌کند و به‌جای پیوست تاریخی، به طرد غایت‌شناسی تاریخ می‌پردازد (دریفوس و رابینو، 1376: 158-159).

تبارشناسی درمقابل روش تاریخ سنتی قرار دارد و هدف آن «ثبت خصلت منحصره‌فرد روی‌داده‌ها خارج از هرگونه غایت یک‌دست است». تبارشناسی به‌جای پیشرفت و ترقی، فقط تکرار و بازیچه می‌یابد. تبارشناس به‌جای جست‌وجوی در اعماق، به سطح روی‌داده‌ها و جزئیات کوچک می‌پردازد. تبارشناس این راز را آشکار می‌کند که معنایی نهفته در اشیا (متن یا جهان) برای کشف کردن وجود ندارد: «تاریخ به‌خودی‌خود معنای ذاتی ندارد تا جهتی تعیین کند [...] و روند تکامل بشریت مجموعه‌ای از تعبیرهاست» (همان، 208). این تعبیرها را نه

سرشت واقعی اشیا، بلکه مردمان دیگر ساخته و تحمیل کرده‌اند. مقولات کلی علوم انسان‌گرا به‌عنوان نتیجهٔ پیدایش تصادفی تعبیرهای تحمیل‌شده آشکار می‌شوند. علوم انسان‌گرا با تأکید بر امکان ارائهٔ «دانشی بی‌طرف» در جست‌وجوی عینیت می‌کوشند؛ این دانش می‌گوید: «باید به پدیده‌های اجتماعی به‌مثابهٔ اشیا نگریست تا پدیده‌ها آن‌گونه که هستند دیده شوند، و رای از ایدئولوژی‌ها و مفاهیم پیش‌ساختهٔ ذهن انسان‌ها» (دورکیم، 1373: 65). درمقابل این دیدگاه، فوکو می‌گوید:

قدرت دانش تولید می‌کند (و نه صرفاً با مهیا کردن شرایط برای دانش به‌دلیل خدمت دانش به قدرت، و نه صرفاً با استفاده از دانش به‌دلیل مفید بودن آن)؛ باید پذیرفت که قدرت و دانش به‌طور مستقیم بر یکدیگر دلالت دارند؛ نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه‌ای از دانش هم‌پسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم مناسبات قدرت نباشد و در عین حال مناسبات قدرت را پدید نیاورد (1378: 40).

این دیدگاه به دانش، به‌عنوان امر تأسیس‌گری که با قدرت درآمیخته شده، حاوی نگرشی جدید و رادیکال به بنیان‌های دانش است. ما با یک نظام دانش شبه‌علمی با‌عنوان «گفتمان» مواجهیم که دانش جهان «واقعی» نیست؛ بلکه دربردارندهٔ گزاره‌هایی است که در نهادهای رسمی اظهار می‌شوند. در این نهادها، دانش براساس قواعدی مشخص به‌وسیلهٔ گویندگانی به‌دست می‌آید که مجازند فقط آنچه را در آن زمینهٔ خاص «حقیقت» پنداشته می‌شود، «اظهار نمایند» (نش، 1380: 40-41). حقیقت خارج از قدرت یا خود فاقد قدرت نیست:

هر جامعه‌ای دارای رژیم حقیقت خاص خود و سیاست کلی حقیقت خود است. منظورم از حقیقت «مجموعهٔ حقایقی که قرار است کشف و قبول کنیم» نیست؛ بلکه «مجموعهٔ قوانینی است که براساس آن‌ها صحیح و غلط از هم جدا می‌شوند و تأثیرات خاص قدرت به امر صحیح منتسب می‌گردد» [...] حقیقت یک رابطهٔ دوری با نظام معانی قدرت دارد؛ به‌طوری که نظام‌های قدرت آن را ایجاد و تقویت می‌کنند و آن نیز تأثیرات قدرت را القا و گسترش می‌دهد (Foucault, 1981: 131-133).

نتیجهٔ اینکه، تاریخ به‌معنای ظهور حوزهٔ ساختاری برای برخورد‌هاست. فوکو به هرجا که می‌نگرد، انقیاد و سلطه می‌یابد؛ هرجا که سخنی از معنا و فضیلت در میان است، به جست‌وجوی راهبردهای سلطه می‌پردازد. تاریخ داستان ترقی عقل کلی نیست؛ بلکه عرصهٔ

عمل کرد مراسم قدرت است و بشر از یک نوع سلطه به نوعی دیگر می‌رسد. یگانه نمایش در این نامکان، نمایش تکراری و بی‌پایان سلطه‌هاست (دریفوس و رابینو، 1376: 209-210).

بدین ترتیب، موضوع اصلی سلسله‌پژوهش‌های فوکو مشخص می‌شود: سوژه‌شدگی انسان مدرن؛ چنان‌که در مقاله «سوژه و قدرت» می‌گوید: «موضوع عمومی پژوهش من سوژه است نه قدرت» (فوکو، 1376: 344). با این همه، فوکو (1378: 42) این نکته را که انضباط به‌طور کل و زندان به‌طور خاص به تکنولوژی سیاسی بدن مربوط است، بیشتر از زمان حال آموخته است تا از تاریخ، او در انضباط و مجازات می‌گوید:

می‌خواهم تاریخ زندان را همراه با تمام محاصره‌های سیاسی بدن که زندان در درون بنای بسته خود گرد هم می‌آورد، بنویسم. چرا؟ چون تنها به گذشته علاقه‌مندم؟ اگر منظور نوشتن تاریخ گذشته برحسب زمان حاضر باشد، پاسخ منفی است. اما اگر منظور نوشتن تاریخ زمان حال باشد، پاسخ مثبت است (همان، 43).

سخنان فوکو تأکید وی بر «نوشتن تاریخ حال» را می‌نمایاند. تاریخ‌نویس مظاهر حاد «مراسم دقیق قدرت» یا «تکنولوژی سیاسی بدن» را جست‌وجو می‌کند تا دریابد که در کجا شکل گرفته و اهمیت یافته است. برای مثال، فوکو در تاریخ جنسیت مراسم اعتراف را عنصر حیاتی قدرت مدرن معرفی می‌کند و تاریخ اعتراف در قرن هفدهم را به‌منظور نوشتن «تاریخ حال» می‌نویسد (همان، 222-223).

دومین کارکرد جامعه‌شناسی تاریخی فهم «نحوه تغییر جوامع» در طی زمان است. فهم زمان حال و جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، منوط به فهم این مطلب است که چگونه جهان به‌شیوه کنونی‌اش درآمده است. جامعه‌شناسی تاریخی با ارائه معرفتی عقلانی، انتقادی و خلاق، درصدد یافتن «مکانیسم‌هایی است که از طریق آن‌ها جوامع تغییر می‌کنند» (اسمیت، 1386: 13). درواقع، «قانع‌کننده‌ترین دلیل برای وجود جامعه‌شناسی تاریخی به‌طور نگران‌کننده‌ای روشن است (چون اغلب نادیده گرفته می‌شود) و آن اهمیت مطالعه تغییر اجتماعی است» (Calhoun, 2003: 383). اهمیت این موضوع تا آنجاست که برخی محققان جامعه‌شناسی تاریخی را علم «مطالعه تغییر اجتماعی» می‌دانند (Holton, 2003: 27)؛ چنان‌که مارک بلوخ در کتاب حرفه مورخ (1940) تاریخ را علم تغییر می‌خواند و این اندیشه را که گذشته می‌تواند به ما بیاموزد چگونه در زمان حال عمل کنیم، تاریخ کاذب می‌داند؛ زیرا از درک تغییرات غفلت

می‌کند. به نظر او، گذشته نه افسانه است و نه چراغ راه آینده. به طور کل، مطلوب مطالعه تاریخ این است که نشان می‌دهد تغییر چگونه رخ داده است (شیرو، 1388: 65-66).

بنابراین، بینش جامعه‌شناختی ابزاری است برای تبیین از غیرشخصی‌ترین و تاریخی‌ترین تغییرات تا نزدیک‌ترین خصلت‌های انسانی. برای شناخت ماهیت تغییرات اجتماعی باید علل درازمدت تحولات را تشخیص دهیم و روشن کنیم که ساختار جامعه چگونه تحول یافته است (میلز، 1389: 167)؛ چنان‌که رندل کالینز می‌گوید هر موضوع بزرگ و دارای پیوندهای گسترده (مانند پویش‌های تغییر ساختاری) را فقط می‌توان از چشم‌اندازی بزرگ‌تر مطالعه کرد. الگوهای سیاسی و اقتصادی، به ویژه آن‌گاه که دولت‌ها و سلسله‌جنگ‌ها، نظام‌های مالکیت و بازارها را دربرگیرد، با مطالعه تاریخ‌های متعدد هم‌پیوند در یک دوره زمانی بلندمدت به بهترین وجه قابل مطالعه است (کالینز، 1385: 199).

کارکرد سوم بینش جامعه‌شناسی تاریخی «فهم درست مسیرهای آینده» است. امیل دورکیم اعتقاد داشت که تاریخ باید میکروسکوپ جامعه‌شناسی باشد؛ بدین معنا که تاریخ باید ابزاری برای کشف ساختارهای رؤیت‌ناپذیر با چشم معمولی باشد (همان‌جا). جامعه‌شناسی تاریخی با بینشی انتقادی و خلاقانه در پی یافتن «ساختارهای پنهانی است که برخی از آرزوهای انسانی را بر باد می‌دهند و برخی دیگر را محقق می‌نمایند، خواه ما بدان پی ببریم یا نه» (اسمیت، 1386: 13). باید بدانیم که آیا «داریم یک در باز را هل می‌دهیم یا سرمان را به یک دیوار می‌کوبیم. یکی از اهداف جامعه‌شناسی تاریخی باید تمایزگذاری میان درهای باز و دیوارهای بسته باشد و کشف اینکه چگونه و با چه پیامدهایی می‌تواند دیوارها را از میان برداشت» (همان، 14). جامعه‌شناسی تاریخی در همه نمودهایش ما را به پیش‌بینی آینده قادر نمی‌کند؛ اما می‌تواند به شهروندان کمک کند تا دریابند که ساختارهای فرصت و شیوه‌های زندگی چگونه شکل گرفته‌اند و درک کنند که این ساختارها و شیوه‌ها دست‌کم از برخی جهات تغییر می‌یابند. همچنین، به ما نشان می‌دهد که «حداقل برخی دیوارها - مانند دیوار برلین - دیوارهایی موقتی هستند» (همان، 285). حتی اگر دیوارها برای افرادی که با آن‌ها زیسته‌اند، دائمی به نظر آیند (چون هیچ‌چیزی پای‌داری مکانی ندارد) می‌توان سرانجام آن‌ها را فرو ریخت.

افزون بر این، بینش جامعه‌شناسی تاریخی درصدد شناخت گذشته است. چه کسی هستیم و چه کسی می‌خواهیم باشیم؟ ما با انتظار تکرار گذشته یا راکد ماندن نمی‌توانیم چیزی از آن بیاموزیم؛ بلکه با نگرستن به ورای گذشته و تلاش برای کشف نیروهای به حرکت درآورنده آن می‌توانیم چیزی از آن بیاموزیم (Safavi, 2006: 12). ما به تعهدمان به گذشته اذعان داریم؛ اما تعهد ما به آینده بیشتر از تعهد به گذشته است. از آنجا که گذشته امری انجام‌یافته است، نمی‌توانیم تغییری در آن ایجاد کنیم؛ اما آینده فرامی‌رسد و شاید ما قادر باشیم اندکی در شکل‌گیری آن سهیم باشیم. جامعه‌شناسی تاریخی ظرفیت دارد تا با دستاوردهای خود ارزش عملی تحقیق درباره گذشته را نشان دهد و با مقایسه‌های نظام‌مند جوامع مختلف در سراسر زمان‌ها و مکان‌ها به جست‌وجوی پیامدها بپردازد. امید است که جامعه‌شناسی تاریخی از طریق تحقیق عقلی - انتقادی خود، راهی برای فهم فزون‌تر و کنش مؤثرتر بیابد (اسمیت، 1386: 284).

7. نتیجه

هدف بینش جامعه‌شناسی تاریخی نقد نظریه‌های کلیت‌گرایانه توسعه و نشان دادن مسیرهای متفاوت تحول تاریخی جوامع است. مکتب نوسازی نمونه الگویی نظریه‌های کلیت‌گرایانه توسعه است. این بینش از نوسازی به تغییر اجتماعی به‌عنوان فرایندی تک‌خطی و رو به پیش‌رفت نگاه می‌کند که جوامع بشری را به‌طور بازگشت‌ناپذیری از یک مرحله ابتدایی به یک مرحله پیش‌رفته سوق می‌دهد و در مسیر حرکت به سمت تکامل، جوامع را بیشتر به هم شبیه می‌کند. هدف نوسازی، تبیین الگوهای عام و دورن‌ماهای مشترک برای توسعه جهان‌سوم است (سو، 1378: 48-51).

درمقابل نظریه نوسازی، جامعه‌شناسی تاریخی اعتقاد دارد که قوانین علوم اجتماعی کلی‌اند و نمی‌توانند بر شرایط خاص یک دوره تاریخی حاکم باشند. «قوانین اجتماعی» مفاهیمی برای یک ساخت اجتماعی در دوره تاریخی معین هستند و مکانیسم‌های تغییرات اجتماعی در هر جامعه فرق می‌کند. همان‌طور که ساختارهای اجتماعی متفاوت وجود دارد، اصول تغییرات تاریخی گوناگون نیز وجود دارد (میلز، 1389: 165-166). جامعه‌شناسی تاریخی ساموئل

آیزنشتاد نمونه برجسته‌ای از نقد نظریه‌نوسازی است که درمقابل دو سنت فکری تکامل‌گرایی و تاریخ‌گرایی شکل گرفت. تکامل‌گرایان از الگوهای عام قالبی و پیش‌بینی‌پذیر تبعیت می‌کنند و معتقدند تمام جوامع از میان سلسله‌ای از گام‌ها و مراحل جبری گذشته‌اند یا خواهند گذشت. از سوی دیگر، تاریخ‌گرایانی مانند رینهلد بندیکس تغییر را فاقد هرگونه مشخصات نظام‌مند یا ساختاری می‌دانند و می‌گویند: «تغییر از اساس یک فرایند تاریخی تک‌زمانی خاص است» (همیلتون، 1388: 132). درمقابل این دو سنت فکری، آیزنشتاد می‌گوید جوامع دارای ویژگی‌های مشترک سیستمی هستند؛ اما سیستم جوامع با همدیگر تفاوت دارد. هر جامعه‌ای سیستم خاص خود را دارد که خود، جهت خاص تغییر در آن جامعه را می‌سازد. جامعه زمانی تغییر می‌کند که الگوهای سیستمی آن از یک سنخ به سنخ دیگر دگرگون شود. نکته مهم این است که نوسان‌های کوچک می‌تواند جهت خاص تغییر و در نتیجه جهت خود تاریخ را تعیین بخشد. بنابراین، تغییر در همه‌جا وجود دارد و امری عام است؛ اما جهت آن عام نیست. تغییر در الگوها رخ می‌دهد؛ ولی در عین حال تغییر شکلی همواره باز دارد (همان، 132-152).

نمونه دیگر نقد نظریه‌نوسازی را میشل فوکو مطرح کرده است. تحلیل دیرینه‌شناختی فوکو به صورت‌بندی‌های گفتمانی به‌مثابه صورت‌بندی‌هایی متضاد می‌نگرد که هر کدام دارای ویژگی‌های خاص و ممتاز خویش هستند. بنابراین، دیرینه‌شناسی فوکو سعی می‌کند تا با تأکید بر تفاوت‌ها و تغییر مسیرها نشان دهد که تلاش بی‌اندازه مورخان برای جستن پیوست و تداوم از مرحله‌ای به مرحله دیگر پر از تناقض است. از این‌رو، در حوزه دیرینه‌شناسی می‌توان از انشقاق‌هایی حرف زد که جهت‌گیری‌های زمانی مشخص دارند و دیرینه‌شناسی فوکو در پی نشان دادن این جهت‌گیری‌های زمانی گوناگون است (فوکو، 1388 الف: 246). در تحلیلی فوکویی می‌توان به علل خاص برای تحولات خاص و نیز به استمرارهایی از نوع خاص پی برد (پستر، 1379: 475).

با توجه به آنچه بیان کردیم، هر نوع تحولی امری ناتمام و ناموزون است؛ زیرا در تمام الگوهای زندگی اجتماعی، عناصر ناهمگون اجتماعی و فرهنگی وجود دارد که همواره در کنار همدیگر هم‌زیستی دارند. توسعه ناموزون هم تداوم الگوهای تاریخی است که در گذشته مستقر و تثبیت شده‌اند؛ چنان‌که جوزف شومپتر می‌گوید:

ساختارها، انواع و نگرش‌های اجتماعی همچون سکه‌هایی هستند که به‌سادگی محو و ذوب نمی‌شوند؛ همین‌که شکل بگیرند، به‌احتمال تا قرن‌ها ادامه پیدا می‌کنند و از آنجا که ساختارها و انواع مختلف درجات مختلفی از قدرت و قابلیت بقا را نشان می‌دهند، تقریباً همواره درمی‌یابیم که رفتار گروهی و ملی کنونی کمابیش از آنچه که ما باید انتظارش را داشته باشیم انحراف دارد (روشه مایر، 1388: 194).

نتیجه این بینش از جامعه‌شناسی تاریخی، نقد نظریه نوسازی است که چارچوب اصلی مدل‌های توسعه به‌شمار می‌رود. نظریه نوسازی دیدگاهی غیرتاریخی به تغییر دارد و تا مرز ضدتاریخی بودن پیش می‌رود؛ یعنی قادر به تبیین تغییر اجتماعی نیست. والرشاین می‌گوید نظریه نوسازی تغییر را امری طبیعی، ذاتی و جهت‌دار می‌داند؛ درحالی که درعمل همواره متضمن بحران، بی‌نظمی و گسست است (راجین و شیرو، 1388: 415). اما برپایه بینش جامعه‌شناسی تاریخی، توسعه دارای ریشه‌های تاریخی مشخصی است و همواره در شرایط مختلفی رخ می‌دهد که به‌گونه‌ای تاریخی شکل گرفته‌اند.

پی‌نوشت‌ها

1. C. Wright Mills
2. Dennis Smith
3. C. Montesquieu, D. Hume, Alexis de Tocqueville, Karl Marx, Max Weber
4. Talcott Parsons, T.H. Marshall, Niel J. Smelser, Seymour Martin Lipset, S.N. Eisenstadt
5. Barrington Moore, E.P. Thompson, Charles Tilly
6. Perry Anderson, Immanuel Wallerstein, F. Braudel, M. Mann, Teda Skocpol, Randall Collins
7. W.G. Runciman, A. Giddens, E. Gellner
8. *Auguste Comte*, Herbert Spencer

9. درباره جایگاه کتاب هیجدهم برومزلویی بناپارت کارل مارکس در جامعه‌شناسی تاریخی به این

مقاله رجوع کنید:

Jaeyoun, Won (2008). "Why is Marx Classical?: The 18th Brumaire of Louis Bonaparte and Marxist Lagacy in Historical Sociology". *Development and Society*. Vol. 37. No. 2, December. Pp. 219-241.

10. Wolfgang Mommsen

11. برای نمونه می‌توان به ظهور گرایش‌های جدید در تاریخ مانند تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ شهری، تاریخ روستایی، تاریخ کارگری، جمعیت‌شناسی تاریخی و حتی تخصصی شدن تاریخ

اجتماعی به تاریخ شفاهی، تاریخ آموزش، تاریخ ورزش و اوقات فراغت، تاریخ جرم و انحراف، تاریخ زنان و تاریخ مهاجران اشاره کرد (Mcraild & Taylor, 2004: 5-6).

12. Wilhelm Windelband
13. G.R. Elton
14. Richard Hofstadter
15. R. Bendix
16. Gareth Stedman Jones
17. Peter Burke
18. Francis Bacon
19. Arnold Joseph Toynbee
20. Samuel Ostufer, George Ostufer, Paul Lazarsfeld
21. Larry Griffin
22. Donald M. MacRaild, Avram Taylor
23. Victor Bailey

منابع

- آرون، ریمون (1370). *مراحل اساسی اندیشه جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر آموزش انقلاب اسلامی.
- استنفورد، مایکل (1387). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- اسکاچپول، تدا (1388 الف). «تخیل تاریخی جامعه‌شناسی» در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ویراستار تدا اسکاچپول. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- _____ (1388 ب). «دستورکارهای نوظهور و راهبردهای تکرارشونده در جامعه‌شناسی تاریخی» در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ویراستار تدا اسکاچپول. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- اسمیت، دنیس (1386). *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: مروارید.
- برک، پیتر (1390). *تاریخ و نظریه اجتماعی*. ترجمه غلامرضا جمشیدیها. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پُستر، مارک (1379). «نوع جدیدی از تاریخ: میشل فوکو و نظریه عدم استمرار در تاریخ». ترجمه حسینعلی نوذری. در *فلسفه تاریخ*. تهران: طرح نو.
- جنکینز، کیت (1384). *بازاندیشی تاریخ*. ترجمه ساغر صادقیان. تهران: نشر مرکز.

- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (1376). *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- دورکیم، امیل (1373). *قواعد روش جامعه‌شناسی*. ترجمه علیمحمد کاردان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راجین، چارلز و دانیل شیرو (1388). «نظام جهانی ایمانوئل والرشتاین: جامعه‌شناسی و سیاست به‌عنوان تاریخ» در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ویراستار تدا اسکاچپول. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- رانگ، دنیس و دیگران (1373). «ماکس وبر و جامعه‌شناسی معاصر» در *آینده‌بنیانگذاران جامعه‌شناسی*. تهران: توس.
- روزه، گی (1376). *تغییرات اجتماعی*. ترجمه منصور وثوقی. تهران: نشر نی.
- روزه، مایر، دیتريش (1388). «تعمیم نظری و فردیت تاریخی در جامعه‌شناسی تطبیقی رینهارد بندیکس» در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ویراستار تدا اسکاچپول. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- سو، الوین (1375). *تغییر اجتماعی و توسعه*. ترجمه محمود حبیبی مظاهری. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شیرو، دانیل (1388). «چشم‌انداز اجتماعی و تاریخی مارک بلوخ» در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ویراستار تدا اسکاچپول. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- فوکو، میشل (1376). «سوژه و قدرت» در *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک*. هیوبرت دریفوس و پل رابینو. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- _____ (1378). *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
- _____ (1388 الف). *دیرینه‌شناسی دانش*. ترجمه عبدالقادر سواری. تهران: گام نو.
- _____ (1388 ب). *نیچه، تبارشناسی و تاریخ*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.

- فولبروک، مری و تدا اسکاچپول (1388). «مسیرهای مقدر: جامعه‌شناسی تاریخی پری آندرسون» در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ویراستار تدا اسکاچپول. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- کالینز، رندال (1385). «عصر زرین جامعه‌شناسی تاریخی کلان نگر» در *تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*. گری جی. همیلتون و دیگران. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: کویر.
- مارکس، کارل (1380). *لودویگ فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی*. ترجمه پرویز بابایی. تهران: نشر چشمه.
- میلز، چارلز رایت (1389). *بینش جامعه‌شناختی*. ترجمه عبدالمعبود انصاری. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- نش، کیت (1380). *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.
- همیلتون، گری جی. (1385). «تاریخ نو در جامعه‌شناسی» در *تاریخ‌نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی*. گری جی. همیلتون و دیگران. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: کویر.
- _____ (1388). «پیکربندی‌ها در تاریخ: جامعه‌شناسی تاریخی اس. ان. آیزنشتاد» در *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*. ویراستار تدا اسکاچپول. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشر مرکز.
- هیوز، استوارت (1373). *آگاهی و جامعه*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: علمی فرهنگی.
- Abrams, P. (1982). *Historical Sociology*. London: Open Books.
- Braudel, F. (1980). *On History*. London: Weidenfeld and Nicolson.
- Burke, P. (2003). "The Annales, Braudel and Historical Sociology" in Gerard Delanty & Engin F. Isin. *Handbook of Historical Sociology*. London: Sage Publications.
- Calhoun, C. (2003). "Afterword: Why Historical Sociology?" in Gerard Delanty & Engin F. Isin. *Handbook of Historical Sociology*, London: Sage Publications.
- Delanty, G. & E.F. Isin (2003). "Introduction: Reorienting Historical Sociology" in Gerard Delanty & Engin F. Isin. *Handbook of Historical Sociology*. London: Sage Publications.

- Foucault, M. (1981). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. Harmondsworth: Penguin.
- Garraghan, G. (1946). *A Guide to Historical Methods*. Fordham University Press.
- Gottschak, L. (1963). *Understanding History: A Primer of Historical Methods*. New York: Knopf.
- Griffin, L. (1995). "How is Sociology Informed by History?". *Social Forces*. 73 (4).
- Holton, R. (2003). "Max Weber and the Interpretative Tradition" in Gerard Delanty & Engin F. Isin. *Handbook of Historical Sociology*. London: Sage Publications.
- Kalberg, S. (1994). *Max Weber Comparative- Historical Sociology*. Blackwell Publishers: Polity Press.
- Kelly, D. (2003). "Karl Marx and Historical Sociology" in Gerard Delanty & Engin F. Isin. *Handbook of Historical Sociology*. London: Sage Publications.
- Kent, S.E. (2000). "Historical Sociology" in Edgar Borgatta & Rhonda J.V. Montgomery. *Encyclopedia of Sociology*. New York: Mcmillan Reference USA.
- Macrailld, D. & A. Taylor (2004). *Social Theory and Social History*. New York: Palgrave Macmillan.
- Mommsen, W. (1975). *Max Weber and German Politics: 1890-1920*. Chicago: University of Chicago Press.
- Ragin, Ch. (1994). *Constructing Social Research*. London: Pine Forge Press.
- Safavi, S.M. (2006). *History 3*. Tehran: SAMT.
- Stedman Jones, G. (1976). "From Historical Sociology to Theoretical History". *British Journal of Sociology*. No. 27.